

## سالارالدوله

### و دیپلماسی ایران و آلمان در اوایل جنگ جهانی اول<sup>۱</sup>

الیور باست

ابوالفتح میرزا قاجار ملقب به سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین شاه قاجار و حاکم ولایات کرمانشاه، زنجان، خوزستان، لرستان و بروجرد بود که چندی به وسیله مظفرالدین شاه دستگیر ولی مجدداً بخشیده و به والیگری کردستان منصوب شد. پس از سلطنت محمدعلی شاه علیه برادر خود قیام کرد ولی خیلی سریع سرکوب گردید. سالارالدوله پس از بیماریان مجلس توسط محمدعلی شاه به اروپا تبعید شد ولی یک سال بعد مخفیانه به ایران بازگشت و کوشید با کمک ابل شاهسون علیه دولت مرکزی شورشی برپا کند که موفق نشد. او دو سال بعد مجدداً در نواحی کردستان و کرمانشاهان دست به تحریکاتی زد و حتی خود را شاه ایران خواند ولی از نیروهای دولت مرکزی شکست خورد و فرار کرد مدتی بعد بار دیگر با رئیس‌الوزراء وقت طرح اشتی ریخت تا حکومت گیلان را به دست آورد ولی ناصرالملک با این امر مخالفت کرد و سالارالدوله به اروپا تبعید شد. در اوایل جنگ جهانی اول دولتهای آلمان و عثمانی توافق کردند تا سالارالدوله را به ایران اعزام کنند تا از موقعیت آشفته ایران به نفع خود استفاده کنند.

مقاله حاضر ضمن بررسی شخصیت سالارالدوله به عنوان یک شاهزاده مدعی قدرت در پی آن است که از سویی تفاوتهای دیپلماسی آلمان و عثمانی را درباره اعزام وی در جنگ جهانی اول شرح دهد و از سوی دیگر دیپلماسی ایران را

۱. این مقاله براساس سخنرانی نویسنده در ۲۹ خرداد ۱۳۷۵ در انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران (Institut Français de Recherche en Iran) نوشته شده. نویسنده لازم می‌داند که از کمک بسیار باارزش جناب آقای هوشنگ صدوری و سرکار خانم میترا شریفی که متن سخنرانی بنده را با دقت و با حوصله بسیار تصحیح نمودند، صمیمانه سپاسگزاری نماید. همچنین از جناب آقای محمدحسن کاووسی عراقی، ریاست محترم واحد نشر اسناد در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، که برای این مقاله تعدادی از اسناد چاپ نشده بایگانی وزارت امور خارجه را در اختیار نویسنده گذاشتند و نیز از رهنمودهای علمی و یاری جناب آقای رضا آذری، مؤلف پژوهشی درباره زندگی سیاسی سالارالدوله، بسیار سپاسگزار است.

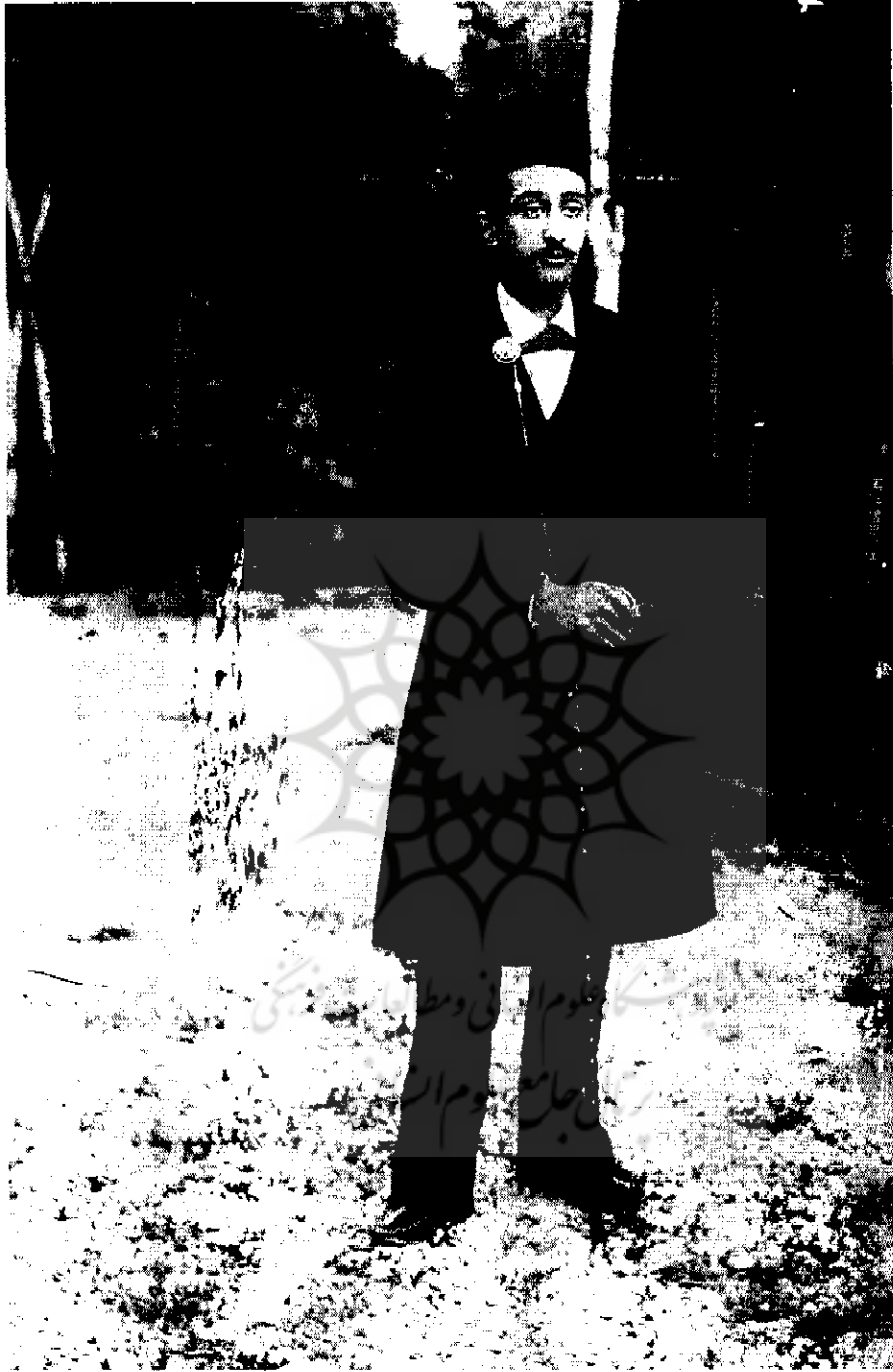
در خصوص فتنه سالارالدوله روشن سازد.  
گفتنی است نویسنده این مقاله آقای البور باست، پژوهشگر جوان آلمانی است  
که نوشته خود را به زبان فارسی برای فصلنامه تاریخ معاصر ایران ارسال کرده‌اند که  
به جهت امانت‌داری کمتر در متن آن ویراستاری انجام گرفته است.

در اول اکتبر ۱۹۱۴ وزیرمختار آلمان در برن،<sup>۲</sup> پایتخت سوئیس، با تلگراف به وزارت  
خارجة کشور متبوع خود در برلن خبر داد که روز قبل شاهزاده ایرانی، سالارالدوله، که  
در سوئیس اقامت دارد، با سفارت تماس گرفته و اعلام نموده است که چند روز دیگر  
جهت به دست گرفتن رهبری قیام ملی علیه متفقین که در ایران در حال شکل گرفتن  
می‌باشد، به کشور خود خواهد رفت. وزیرمختار آنگاه افزود که شاهزاده خواسته است  
بداند که آیا آلمان و عثمانی در این امر حاضر به حمایت از وی می‌باشند یا خیر.  
در پاسخ این تلگراف وزارت امور خارجة آلمان روز بعد موافقت خود را با عزیمت  
سالارالدوله به استانبول برای همکاری با آلمان را اعلام داشت. در ضمن قویاً تاکید شد  
که مأموریت وی باید بسیار محرمانه باشد و می‌بایستی با نام مستعار سفر کند.  
در اواخر اکتبر ۱۹۱۴، هنگامی که سالارالدوله به استانبول رسید، به پیشنهاد و  
دعوت سفیر آلمان در استانبول، هانس فرایهر فن وانگنهایم،<sup>۳</sup> با مقامهای عثمانی مانند  
انور پاشا و طلعت بیگ ملاقات کرد و مذاکراتی انجام داد. اما عثمانیها، برخلاف آلمانها،  
از طرح شاهزاده چندان استقبال نکردند.<sup>۴</sup>  
شاهزاده سالارالدوله کی بود؟ ابوالفتح میرزا قاجار، سالارالدوله، پسر سوم  
مظفرالدین شاه قاجار، در اوایل نوامبر ۱۸۸۱ متولد شد. از ۱۸۹۷ تا ۱۸۹۹ حاکم  
کرمانشاه بود. از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۱ حاکم زنجان شد. از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۴ حاکم خوزستان،  
لرستان و بروجرد گردید و در سال ۱۹۰۴ طبق دستور مظفرالدین شاه، گمان می‌کرد که  
قصد سرکشی دارد، دستگیر شد.  
ولی سالارالدوله موفق گردید از تهران به لرستان فرار کند. در سال ۱۹۰۵ شاه او را  
بخشید و به عنوان والی کردستان به آن منطقه فرستاد.  
در ماه ژوئن ۱۹۰۷ سالارالدوله در همدان علیه برادر خود محمدعلی شاه که به  
سلطنت رسیده بود، قیام کرد. محمدعلی شاه به سرعت و قبل از این که این سرکشی  
ابعاد گسترده‌تری پیدا کند، شورش برادر را سرکوب نمود.

2. Bern.

3. Hans Freiherr von Wangenheim.

4. Ulrich Gehrke. *Persian in der Deutschen Orientpolitik während des Ersten Weltkrieges*, vol. 1, Stuttgart, [1960], pp. 39-40.



ابوالفتح ميرزا سالار الدوله | ۴-۴۵۵

سالارالدوله در ژوئن ۱۹۰۸، یعنی بعد از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه، به اروپا تبعید شد. ولی در سال ۱۹۰۹ مخفیانه به ایران بازگشت و سعی کرد ایل شاهسون را وادار به یک شورش علیه دولت مرکزی بکند، که موفق نشد.

در ژوئیه ۱۹۱۱ ابتدا همراه با برادر خود، محمدعلی شاه مخلوع، وارد ایران شد،<sup>۵</sup> ولی بعداً به تنهایی به کردستان و کرمانشاهان رفت و خود را شاه ایران خواند و در آن منطقه حتی مدتی به نوعی حکومت می‌کرد و موقعیت بسیار ناخوشایند و خطرناکی برای دولت مرکزی ایران به وجود آورده بود تا بالاخره از نیروهای اعزامی دولت مرکزی شکست خورد و از کشور فرار کرد.

در اوایل ۱۹۱۲ مجدداً به ایران بازگشت و تا آخر این سال در کردستان و بعداً در مازندران با یاری طوایف محلی دست به اغتشاش زد و مشکلاتی برای دولت مرکزی فراهم کرد.

در سال ۱۹۱۳ پس از آشتی با رئیس‌الوزراء وقت، میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه، و بنا بر پیشنهاد او، نامزد حکومت گیلان شد ولی این پیشنهاد با مخالفت ناصرالملک، نایب‌السلطنه وقت، روبه رو گردید و سرانجام سالارالدوله به اروپا تبعید شد و به همین دلیل بود که در اوایل جنگ در سوئیس به سر می‌برد.<sup>۶</sup>

اینک به نظریه‌های تعدادی از شخصیتها معاصر سالارالدوله درباره وی اشاره می‌شود. سر پرسی سایکس در مورد او نوشت:

سالارالدوله مرغ طوفان سیاست ایران بود. وی مردی خستگی‌ناپذیر و ماجراجو [...] ولی تاحدی نیز حيله‌گر محسوب می‌شد.<sup>۷</sup>

مورگان شوستر او را «شاهزاده بی‌پروا» توصیف کرد و کنسول آلمان در تبریز، ویلهلم لیتن،<sup>۸</sup> درباره او نوشت:

شاهزاده یک مرد غیرمنطقی است ولی چشمان زیبایی دارد، وی همیشه مطلب از این یاد می‌کرد که چقدر خوب می‌بود اگر وی به عنوان ولیعهد به دنیا می‌آمد، زیرا در

۵. جهت مبارزه با این شورش دولت ایران (کابینه صمصام‌السلطنه) در ۴ شعبان ۱۳۲۹ (۳ ژوئیه ۱۹۱۱) اعلام کرد که: «کسانی که سالارالدوله را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می‌شود.»

مراجعه کنید به: اسناد جنگ اول جهانی در ایران. به کوشش بهروز قطبی. تهران، ۱۳۷۰. ص ۵۰.

۶. در مورد زندگی شاهزاده ابوالفتح میرزا سالارالدوله: Gehrke, op. cit., p. 40, note 107 و مهدی یامنداد، شرح حال رجال ایران. تهران، ۱۳۲۷. ج ۱، ص ۴۸-۵۰.

7. Sir Percy Sykes, *A History of Persia*, vol. 2, London, third edition 1930, p. 430.

8. Wilhelm Litten.

این صورت می‌توانست ملت خود را خوشبخت کند.<sup>۹</sup>

وزیرمختار سابق آلمان در ایران، کنت کوآت<sup>۱۰</sup> عقیده داشت شاهزاده از عقل کاملاً سالمی برخوردار نیست.<sup>۱۱</sup>

شاید به خاطر سابقه‌ای که سالارالدوله از خود در ایران برجای نهاده و نیز به خاطر شخصیت پیچیده او بود که عثمانیها از همان آغاز در پشتیبانی از مأموریت شاهزاده تردید کردند. این مورد هم شایان ذکر است که سعی ترکیه عثمانی در ابتدا این بود که تحت عنوان مبارزه مشترک دو کشور اسلامی بر ضد روسیه و انگلیس با احمدشاه و دولت مرکزی ایران همکاری کند. به همین علت عثمانی احتمالاً مایل نبود این برنامه به خاطر ماجراجوییهای سالارالدوله خدشه‌وار شود.

برخلاف مکث و تردید عثمانی، سفیر آلمان در استانبول حرکت هرچه زودتر شاهزاده را به طرف ایران قویاً تأیید کرد. به نظر فن وانگنهایم این سرعت عمل لازم بود تا متحدین از دو فرصت مناسب که پیش آمده بود، یعنی هم آمادگی سالارالدوله برای این مأموریت و هم اوضاع داخلی ایران، به نحو احسن بهره‌برداری کنند.

بالاخره بعد از ورود عثمانی به جنگ در ۲۹ اکتبر ۱۹۱۴ و اعلام بیطرفی ایران در اول نوامبر ۱۹۱۴، مسئولین عثمانی نیز در مورد اعزام سالارالدوله به ایران تغییر عقیده دادند و با این طرح موافقت کردند.<sup>۱۲</sup>

ولی هنگامی که عثمانیها هم بالاخره آمادگی خود را برای پشتیبانی از این مأموریت اعلام کردند، کاردار آلمان مقیم تهران، رودلف فن کاردرف،<sup>۱۳</sup> متوقف کردن طرح فرستادن سالارالدوله به ایران را به دولت متبوع خود در برلین پیشنهاد نمود.

زیرا در این بین رئیس‌الوزراء وقت، میرزا حسن خان آشتیانی، مستوفی‌الممالک، جهت مذاکرات محرمانه‌ای با فن کاردرف تماس گرفته بود. اظهارات مستوفی‌الممالک در قبال کاردار آلمان طوری بود که فن کاردرف در نتیجه مذاکرات معتقد شد که آلمان می‌تواند با دولت مرکزی ایران به توافقی دست یابد که در پی آن ایران در کنار آلمان وارد جنگ شود. فن کاردرف تحت تأثیر مذاکرات خود با مستوفی‌الممالک نیز مأموریت سالارالدوله، شاهزاده‌ای با آن شهرت و اعتبار مشکوک، را کاملاً برخلاف منافع آلمان می‌دانست.<sup>۱۴</sup>

کاردار آلمان به علت نبودن سیستم ارتباطی آلمانها خیلی دیر موفق شد سفارت

9. Wilhelm Litten, *Persische Flitterwochen*, Berlin, 1925, pp. 230-231.

10. Graf Quadt. 11. Cf. Gehrke, *op. cit.*, p. 40, note 112.

12. Gehrke, *op. cit.*, p. 40. 13. Rudolf von Kardorff. 14. Gehrke, *op. cit.*, p. 41.

آلمان در استانبول را از این قضیه مطلع سازد و در این بین سالارالدوله قبلاً به طرف بغداد حرکت کرده بود.

در عوض، سیستم اطلاعاتی دولت ایران خوب کار می‌کرد و قبلاً خیلی زود، یعنی در ۱۲ نوامبر ۱۹۱۴، از کارگزار وزارت امور خارجه ایران مقیم کرمانشاه گزارشی در همین مورد به تهران رسیده بود:

سفارت آلمان در استانبول نهایت مساعدت را با سالارالدوله دارد و ماهی ۵۰۰ لیره هم برای معاش او می‌دهد و هر اقدامی می‌کند به امر و اجازه سفارت آلمان است.<sup>۱۵</sup>

دولت ایران در این مورد بسیار نگران شد و بلافاصله به اقداماتی پرداخت تا از آمدن سالارالدوله به خاک ایران جلوگیری کند. در چهارچوب واکنش دولت ایران در برابر مأموریت سالارالدوله، سفیرکبیر ایران در استانبول، میرزا محمودخان علامیر، احتشام‌السلطنه، نقش ویژه‌ای ایفا کرد.

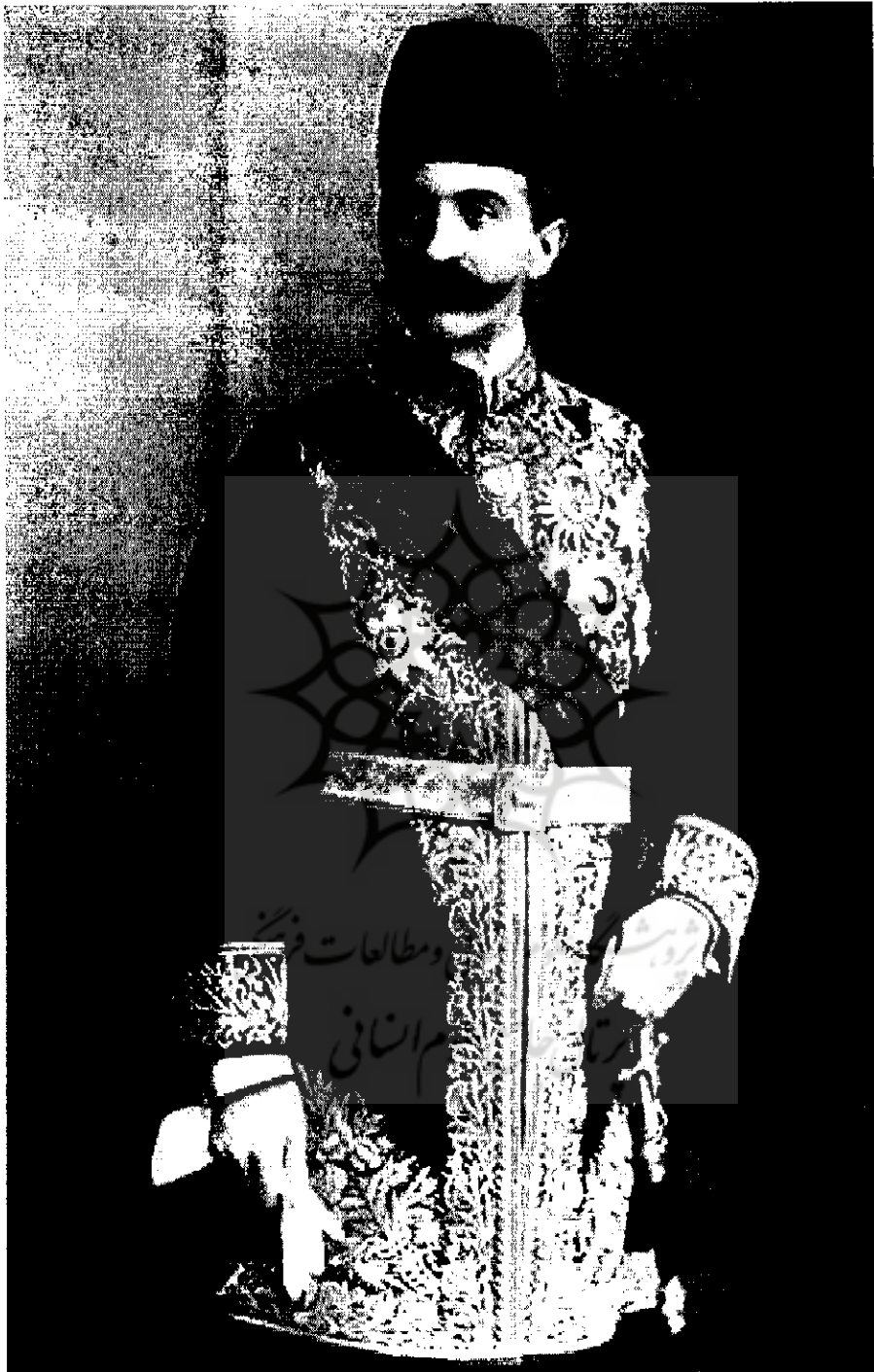
احتشام‌السلطنه در ۱۸ ماه نوامبر ۱۹۱۴ از بیم خطر آمدن سالارالدوله به ایران با سفیر آلمان در استانبول ملاقات کرد.<sup>۱۶</sup> ولی احتشام‌السلطنه در این دیدار ابتدا از مسئله سالارالدوله حرفی نزد بلکه اظهار کرد که او و همچنین کابینه مستوفی‌الممالک و اکثریت نمایندگان مجلس همیشه طرفدار آلمان و دول متحده بوده‌اند، ولی تاکنون فرصت مناسبی برای ابراز رسمی این طرفداری دست نداده است.

بعد نیز تحت عنوان یک پیشنهاد شخصی و محرمانه طرحی برای یک اتحاد بین آلمان و ایران ارائه داد. برطبق این طرح در صورتی که آلمان حاضر می‌شد به ایران کمک مالی کند و افسران آلمانی را به عنوان مستشار نظامی برای تشکیل یک ارتش منظم به ایران بفرستد، ایران نیز در مقابل به روسیه اولتیماتوم می‌داد که نیروهای خود را از ایران خارج سازد؛ و همچنین دولت ایران پایتخت را به اصفهان منتقل می‌کرد و سپس به نفع متحدین وارد جنگ می‌شد.

در ضمن احتشام‌السلطنه آمادگی خود را برای میانجیگری بین دولت آلمان و کابینه مستوفی‌الممالک، در صورتی که آلمان حاضر به قبول این طرح باشد، اعلام کرد. و تنها بعد از این پیشنهاد، احتشام‌السلطنه اکیداً از دولت آلمان تقاضا نمود که از فرستادن شاهزاده سالارالدوله به ایران جلوگیری کند. این همزمانی بین آن پیشنهاد تشکیل اتحاد و تقاضای احضار سالارالدوله به نظر نمی‌آید که تصادفی باشد.

۱۵. کارگزار وزارت امور خارجه در کرمانشاه به وزارت امور خارجه ایران، کرمانشاه، ۲۳ ذیحجه ۱۳۳۳ (۱۲ نوامبر ۱۹۱۴): بایگانی وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۳۳، کارتن ۶۶، دوسیه ۱۳.

16. Gehrke, *op. cit.*, p. 43.



میرزا محمودخان علامیر، احتشام السلطنه | ۴۵۹-۱۶

ما به یقین نمی‌دانیم که آیا پیشنهاد اتحادی که احتشام‌السلطنه ارائه داد واقعاً فقط یک پیشنهاد شخصی بود یا احتشام‌السلطنه با آگاهی دولت ایران عمل کرده بود. اگرچه از طرفی احتشام‌السلطنه در سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۶ وزیرمختار ایران در برلن بود و همچنین با محافل دموکرات و ناسیونالیست ایران که از آلمان طرفداری می‌کردند رابطه بسیار استواری داشت و به همین خاطر بعید نیست که تماس احتشام‌السلطنه با سفیر آلمان و ارائه آن طرح جسورانه به ابتکار خود شخص او بوده باشد ولی از طرف دیگر احتشام‌السلطنه فقط دو ماه قبل از آن، یعنی در اوایل سپتامبر ۱۹۱۴، در دیدار دیگری با سفیر آلمان برخلاف مطالب یاد شده بالا، تردید خود را نسبت به امکان همکاری یا اتحاد ایران با آلمان ابراز داشته بود.<sup>۱۷</sup>

باتوجه به این واقعیت، یعنی نظر منفی احتشام‌السلطنه در مورد همکاری ایران با آلمان در ماه سپتامبر ۱۹۱۴ (زمانی که خطر آمدن سالارالدوله به ایران هنوز وجود نداشت) و همچنین نظر به ارتباط پیشنهاد ماه نوامبر او با درخواست ممانعت از فرستادن سالارالدوله به ایران، بیشتر احتمال دارد که پیشنهاد احتشام‌السلطنه در حقیقت یک مانور دیپلماتیک دولت ایران بوده باشد تا از طرح خطرناک اعزام سالارالدوله به ایران جلوگیری کند. بدین معنی که دیپلماسی ایران بر این بوده است که با دادن چند قول و قرار کم و بیش فریبنده جهت همکاری با آلمان توجه مسئولان آلمانی را به همکاری با دولت مرکزی و به ویژه با محافل ناسیونالیستی که در دولت از نفوذ عظیمی برخوردار بودند، جلب کند و بدین وسیله آلمانها را متقاعد سازد از طرح مأموریت ماجراجوی خطرناکی چون سالارالدوله که فعالیتهايش در موقعیت ویژه‌ای که جنگ به وجود آورده بود ممکن بود تمامیت ارضی کشور را به شدت به خطر بیندازند، صرف‌نظر کند. به عبارت دیگر احتمال می‌رود که پیشنهاد احتشام‌السلطنه اگرچه ظاهراً به عنوان یک پیشنهاد شخصی ارائه داده شد ولی درحقیقت احتشام‌السلطنه براساس یک دستورالعمل از تهران و در هماهنگی با مذاکرات محرمانه‌ای که مستوفی‌الممالک در همین زمان با فن‌کاردرف انجام داده بود قرار داشت، یعنی در ضمن هدف اصلی، ابتکار احتشام‌السلطنه نه آغاز همکاری واقعی با آلمانها جهت برقرار ساختن یک اتحاد بر ضد متفقین بلکه جلوگیری از یک خطر فوری برای دولت مرکزی یعنی به ایران آمدن سالارالدوله با حمایت آلمان بود.

به هر حال، طبق اسناد موجود، دولت ایران چند بار اکیداً به احتشام‌السلطنه دستور داده بود که با اولیای دولت عثمانی و با سفیر آلمان در استانبول در مورد مسئله

17. *Ibid.*, p. 43, note 132.





نشسته از راست: ابوالقاسم ناصرالملک و محمدعلی خان علاءالسلطنه | ۱۱-۱۱۱۸

سالارالدوله مذاکره و کوشش کند آنها را وادار به احضار سالارالدوله نماید. احتشامالسلطنه مرتباً تهران را از اقدامات خود در این زمینه باخبر می‌ساخت و تلاش خود را نسبتاً موفقیت‌آمیز می‌خواند:

[...] اظهارات سفارت تماماً مبنی بر مواعید صدراعظم و غیره بوده است و [سالارالدوله] حقیقتاً هم در اسلامبول توقف کرده و اگر اقدامات سفارت نبود شاید [او را] از اروپا مستقیماً به حدود [ایران] می‌فرستادند. در فساد اخلاق و عدم نفوذ شاهزاده مذکور با اولیای دولت عثمانی و سفیرکبیر آلمان مذاکره کرده است [...] <sup>۱۸</sup>

ابتکار احتشامالسلطنه بر تصمیم‌گیری دولت آلمان، به ویژه سفیر آن کشور در استانبول، بی‌تأثیر نبود: سرانجام، فن ونگنهایم تغییر نظر داد و از طرح مأموریت سالارالدوله کاملاً منصرف شد. <sup>۱۹</sup>

۱۸. سفیرکبیر ایران مقیم استانبول به وزارت امور خارجه ایران، استانبول، ۱۶ صفر ۱۳۳۳ (۳ ژانویه ۱۹۱۵): بایگانی وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۳۳، کارتن ۶۶، دوسیه ۱۳.  
 ۱۹. سفیرکبیر ایران مقیم استانبول به وزارت امور خارجه ایران، استانبول، ۲۲ صفر ۱۳۳۳ (۹ ژانویه ۱۹۱۵): بایگانی وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۳۳، کارتن ۶۶، دوسیه ۱۳.

بعد هم گروهی از دیپلماتهای مقیم آلمان مخالفت خود را با مأموریت سالارالدوله ابراز داشتند. وزیرمختار آلمان در ایران، پرنس رویس،<sup>۲۰</sup> که به خاطر مرخصی خود در آلمان به سر می‌برد و ماکس فرایهر فن اپنهایم<sup>۲۱</sup> شرق‌شناس معروف که مقام مهمی در وزارت امور خارجه آلمان داشت، هر دو می‌کوشیدند از نفوذ خود برای انصراف از طرح مأموریت سالارالدوله استفاده کنند.<sup>۲۲</sup> اما سالارالدوله منتظر نتیجه تصمیم‌گیری آلمانها نماند و تا اواسط فوریه ۱۹۱۵ در حوالی بغداد یا حتی کاملاً در نزدیکی سرحد ایران دیده می‌شد.

متأسفانه نتوانستیم از فعالیتهای وی در بغداد در زمان یاد شده اطلاعات دقیقی به دست آوریم. تنها اسنادی که در اختیار ما قرار دارد مربوط به اواخر فوریه و اوایل مارس ۱۹۱۵ می‌شود، یعنی هنگامی که سالارالدوله نزدیک به سرحد ایران و شاید هم وارد ایران شده بود.

حدود ۲۰ فوریه ۱۹۱۵ (۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳) سالارالدوله به شهر سرحدی عثمانی، خانقین، رسیده بود. گزارشهایی که از آن سوی مرز و از کرمانشاه به تهران می‌رسید حاکی از این امر بود که وضع برای دولت ایران نگران‌کننده شده است. در ۲۴ فوریه ۱۹۱۵ (۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳) کارپرداز وزارت امور خارجه ایران مقیم خانقین گزارش داد که سالارالدوله چند روز قبل به اتفاق تعدادی نظامی و چند تن از مقامات عثمانی به خانقین رسیده و قصد دارد در اوایل مارس ۱۹۱۵ (در حدود ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳) با افرادش به طرف ایران حرکت کند و با والی لرهای پشتکوه هم که تصمیم دارد با نیروهای خود به او ملحق شود متحد شده است. امیرحشمت، یکی از خانهای معروف و خطرناک کرد، نیز به او پیوسته، و حتی گزارش داده شد که محمدعلی شاه مخلوع با آنان بوده است.<sup>۲۳</sup> دولت ایران بسیار نگران شد و مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزرا، رسماً به کاردار آلمان و سفیرکبیر عثمانی در تهران اعتراض کرد.<sup>۲۴</sup>

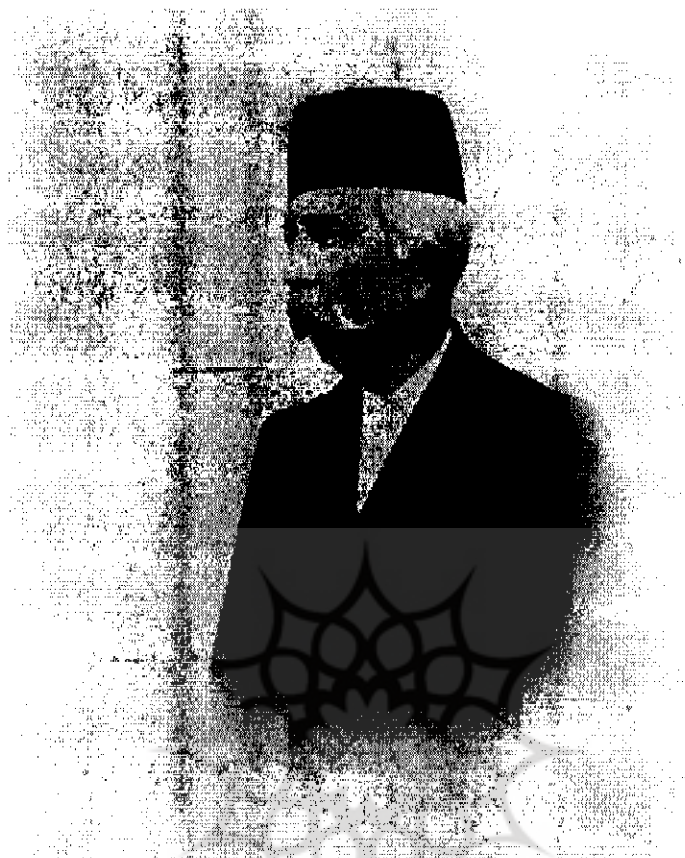
20. Fürst (Prince) Heinrich XXXIII Reuß.

21. Max Freiherr von Oppenheim.

22. Gehrke, *op. cit.*, p. 74, note 329.

۲۳. کارپرداز وزارت امور خارجه ایران مقیم خانقین به کارگزار وزارت امور خارجه مقیم کرمانشاه، خانقین، ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ (۲۴ فوریه ۱۹۱۵)؛ بایگانی وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۳۳، کارتن ۶۶، دوسیه ۱۳.

۲۴. وزارت امور خارجه ایران به سفارت کبرای عثمانی مقیم تهران، تهران، ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳؛ کتاب سبز، به کوشش رضاقلی نظام مافی، تهران، ۱۳۶۳ (نشر تاریخ ایران - مجموعه متون و اسناد تاریخی ۲۲)، سند شماره ۲۴۶، ص ۱۱۰. چاپ جدید مجموعه اسنادی است که وزارت امور خارجه ایران در ۱۳۳۶ تحت عنوان *سب‌طرخی ایران* به مناسبت اعزام هیأت دولت ایران به کنفرانس صلح در پاریس (ورسای) تهیه کرده



میرزا حسن خان آشتیانی، مستوفی الممالک | ۴-۲۵۷

همچنین به وسیله سفیرکبیر ایران مقیم استانبول از دولت عثمانی نیز خواسته شد که هرچه زودتر شاهزاده سالارالدوله را از اقامت در سرحدات ایران باز دارند.<sup>۲۵</sup>  
احتشام السلطنه از استانبول به وزارت امور خارجه ایران جواب داد که «در باب سالارالدوله آنچه در قوه داشتیم سعی کردم که او را به قونیه بیاورند [...]» یعنی از سرحدات ایران دور سازند.<sup>۲۶</sup>

---

→ بود تا گواهی بر رعایت کامل بی طرفی دولت ایران باشد. این مجموعه که به عنوان کتاب سبز معروف شده است به زبان فرانسوی ترجمه شد (Livre Vert) و ۱۹۱۹ در پاریس در اختیار نمایندگان دول شرکت کننده در کنفرانس صلح گذاشته شد. گرکه (Gehrke) برای اثر خود از آن نسخه فرانسوی استفاده کرده است.  
۲۵. مراجعه کنید به: دستورالعملهای وزارت امور خارجه ایران برای سفیرکبیر ایران مقیم استانبول، تهران، ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۳ (۲۷ فوریه ۱۹۱۵) و ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳ (۲ مارس ۱۹۱۵)، کتاب سبز، اسناد شماره ۲۵۱ و ۲۵۵ ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۲۶. سفیرکبیر ایران مقیم استانبول به وزارت امور خارجه ایران، استانبول، ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳ (۲ مارس

از بررسی اسناد چنین برمی‌آید که سالارالدوله به اتفاق امیرحشمت و با پشتیبانی ارتش عثمانی برای مدتی در اواخر فوریه و یا اوایل مارس ۱۹۱۵ در شمال خاقلین در این سوی مرز، یعنی در خاک ایران، اردوی خود را تشکیل داده و بلافاصله کتباً با طوایف کلهر و قلخانی و لرهای پشت‌کوه تماس گرفته و تقاضا کرده است که وی را تا سرپل ذهاب همراهی کنند.<sup>۲۷</sup>

در همین ایام بود که مسئولان آلمان کاملاً از طرح مأموریت شاهزاده سالارالدوله دست کشیده بودند و اکنون طبق پیشنهاد احتشام‌السلطنه کوشش می‌کردند با محافل ناسیونالیستی ایران در داخل و خارج کابینه همکاری کنند. هنگامی که کارگزار وزارت امور خارجه ایران در کرمانشاه با کنسول آلمان، ماکس اُتوشونه‌مان،<sup>۲۸</sup> در مورد مسئله سالارالدوله مذاکره کرد کنسول آلمان همکاری دولت خود با آن شاهزاده را تکذیب کرد و حتی اظهار داشت: «چون سالارالدوله منفور عامه است با او همراهی نداریم [...]».<sup>۲۹</sup>

در اوایل مارس ۱۹۱۵ آلمانها درخواست ایران را مبنی بر فراخواندن سالارالدوله با همپیمان خود عثمانی با جدیت در میان نهادند و آنان را تحت فشار قرار دادند.<sup>۳۰</sup> گذشته از این، اعتبار سالارالدوله نیز نزد سران طوایف سرحدی بدون پشتیبانی آلمان به سرعت کاهش یافت، زیرا وقتی امید به این که همراه با سالارالدوله افسر، اسلحه و پول آلمانی به

→ (۱۹۱۵): کتاب سبز. سند شماره ۲۵۶، ص ۱۱۴.

۲۷. مراجعه کنید به: دستورالعمل وزارت امور خارجه ایران برای سفیرکبیر ایران مقیم استانبول، تهران، ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ (۲۷ فوریه ۱۹۱۵): کتاب سبز. سند شماره ۲۴۶، ص ۱۱۰. در روز ۲۸ فوریه ۱۹۱۵ حاکم قصرشیرین نیز گزارشی به کرمانشاه فرستاد که براساس آن سالارالدوله در اطراف خاقلین حضور و اقامت داشته است. مراجعه کنید به گزارش کارگزار وزارت امور خارجه ایران مقیم کرمانشاه به وزارت امور خارجه، کرمانشاه، ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ (اول مارس ۱۹۱۵): بایگانی وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۳۳، کارتین ۶۶، دوسیه ۱۳. ولی در اینجا لازم است اشاره کنیم که کاربرد از امور وزارت خارجه ایران مقیم خاقلین در گزارش یاد شده به تاریخ ۲۴ فوریه ۱۹۱۵ (ر.ک پانویس شماره ۲۳) نوشته بود که سالارالدوله قصد دارد از راه مندلیج (مندلی امروز) و نه از طریق خاقلین و قصرشیرین به ایران برود. در این مورد هم مراجعه کنید به: Gehrke, op. cit., p.74, note 327.

28. Max Otto Schünemann.

۲۹. کارگزار وزارت امور خارجه مقیم کرمانشاه به وزارت امور خارجه ایران، کرمانشاه، ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ (اول مارس ۱۹۱۵): بایگانی وزارت امور خارجه ایران ۱۳۳۳، کارتین ۶۶، دوسیه ۱۳.

۳۰. در اینجا لازم است اشاره کنیم قبل از این که آلمانها کاملاً از طرح هیئت سالارالدوله منصرف شوند بعضی از مسئولان عثمانی نیز به فکر انصراف از این طرح افتاده بودند: در اواخر فوریه ۱۹۱۵ کاربرد از وزارت امور خارجه ایران مقیم خاقلین خبر داده بود که والی بغداد (ظاهراً برخلاف عقیده مسئولان نظامی عثمانی) می‌خواست سالارالدوله را از سرحد ایران احضار کند. مراجعه کنید به گزارش کارگزار وزارت امور خارجه ایران مقیم کرمانشاه به وزارت امور خارجه، کرمانشاه، ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ (۲۸ مارس ۱۹۱۵): کتاب سبز، سند شماره ۲۵۲، ص ۱۱۲.



ابوالفتح میرزا سالارالدوله و جمعی از اطرافیان و مستخدمین وی | ۱۱-۷۶۳

ایران برسد از بین رفت، آنان هیچ علاقه‌ای به همکاری با سالارالدوله که اکنون حداکثر فرستاده عثمانی محسوب می‌شد، نداشتند.

جا دارد یادآور شوم که در همین ایام گروهی از نظامیان عثمانی تحت فرمان رفوف بیک با طایفه سنجابی منطقه کرمانشاه وارد یک درگیری خونین شدند که موجب نفرت مرزنشینان غرب ایران نسبت به عثمانی گردید. شاید بتوان گفت این حادثه آخرین ضربه مهلک بر اجرای برنامه سالارالدوله بود. در اواسط ماه مارس ۱۹۱۵ در پی کوشش مشترک سفرای ایران و آلمان در استانبول سالارالدوله از سرحدات ایران احضار شد.

در هفتم مارس ۱۹۱۵ حاکم کرمانشاه، میرزا لطفعلی خان بختیاری، امیرمفتح، به وزارت داخله اطلاع داد که سالارالدوله به قونیه یا یک محل دیگر در اناتولی، به هر حال دور از سرحد ایران، احضار شده و شایعه همراه بودن شاه مخلوع (محمدعلی شاه سابق) با او نیز بر اساس است. ولی حاکم کرمانشاه همچنین تأکید کرد که اوضاع منطقه کرمانشاه همیشه نگران‌کننده بوده و به همین علت وی از دولت جهت تجهیز نیروی نظامی کافی برای مقابله با خطر مجدد آمدن سالارالدوله و یا دشمنان احتمالی

دیگر، بودجه اختصاصی تقاضا کرد.<sup>۳۱</sup>

از طرف دیگر سالارالدوله در ماجراجویی خود واقعاً خستگی ناپذیر بود. در اوایل سال ۱۹۱۹ در گیلان به وسیله قشون انگلیس در زمانی دستگیر شد که کوشش می کرد به طور محرمانه به ایران برگردد تا از موقعیت آشفته کشور به نفع خود استفاده کند.<sup>۳۲</sup> انگلیسیها او را بلافاصله به اروپا برگرداندند ولی مخارج این امر را (۶۱۷۶۰ منات روسیه تزاری معادل ۲۳۱۷۱، ۵۰ قران ایرانی) با دولت ایران حساب کردند.<sup>۳۳</sup>

سالارالدوله در ۱۹۲۵/۱۹۲۴ در خوزستان در کنار شیخ خزعل برضد حکومت مرکزی جنگید و بعد از شکست شیخ خزعل از ایران فرار کرد. بقیه عمرش را در لبنان، اروپا و به ویژه مصر می گذراند و در سال ۱۹۵۹ در شهر اسکندریه در شمال مصر درگذشت.

### نتیجه گیری

در اینجا باید پرسید: آیا آلمانها، وقتی دست از حمایت خودشان از سالارالدوله برداشتن اشتباه کردند؟ یا به عبارت دیگر، اگر از سالارالدوله و طرح وی با تمام قدرت و بدون قید و شرط پشتیبانی می کردند آیا در سیاست خود در مورد ایران به نتیجه موفقیت آمیزتری دست می یافتند؟ چه می شد اگر آلمانها به جای ناسیونالیسم، که در ایران آن وقت ایدئولوژی نسبتاً جدید و کم سابقه ای بود، از قدرت و توانایی عشایری که در طول تاریخ ایران همیشه از نقش بسیار مهمی برخوردار بود استفاده می کردند؟<sup>۳۴</sup>

بی گمان، شاهزاده سالارالدوله به طور کلی در ایران شهرت خوبی نداشت. کنسول

۳۱. حاکم کرمانشاه، به وزارت داخله ایران، کرمانشاه، ۱۶ حوت ۱۳۳۳ (۷ مارس ۱۹۱۵)، بایگانی سازمان اسناد ملی ایران، ۱۲۲۲۷-۰۰۱۲۹۰۰۰/۶۴۳ و آب ۱.

32. Frederick Moberly (ed.). *Operations in Persia 1914-1919*, London, facsimile (2nd) edition, 1987. P. 468.

۳۳. وزیرمختار انگلیس مقیم ایران به وزارت امور خارجه ایران، تهران، ۶ جمادی الثانی ۱۳۳۷ (۹ مارس ۱۹۱۹): بایگانی سازمان اسناد ملی ایران، سری ۲۴۰۰ (وزارت مالیه)، میکروفیلم شماره ۷۹، سند شماره ۴۱، برگ شماره ۵. در ضمن لازم است اشاره کنیم که به احتمال قوی انگلیسیها مخارج دستگیری و به اروپا فرستادن سالارالدوله را نه به دلایل مالی بلکه بیشتر به دلیل موقعیت سیاسی وقت با ایران حساب کردند. بدین معنی که انگلیسیها می خواستند تأکید کنند که «ما بودیم که ایران را از آمدن مجدد آن شخص خطرناک نجات دادیم». تا اهمیت حضور و نفوذ دائمی انگلیس در ایران برای حفظ امنیت مملکت را به دولت ایران (کابینه و ثوق الدوله) و به شاه نشان دهند.

۳۴. در اینجا جا دارد که از جناب آقای کاوه بیات که توجه من را به این واقعیت جلب نمود تشکر کنم.



جعفرقلی سردار اسعدبختیاری (سردار بهادر) و امان‌الله اردلان به اتفاق جمعی از مقامات، نظامیان و معتمدین محلی پس از سرکوبی شورش سالارالدوله در جلو یک عمارت دولتی در کرمانشاه (۱۳۲۹ق) | ۳۵۲۲-۱

آلمان در تبریز، ویلهلم لیتن.<sup>۳۵</sup> در خاطرات خود می‌نویسد که هنگامی که خبر نزدیک شدن سالارالدوله در ایران پخش شد مردم غرب ایران به شدت ترسیدند و بسیار نگران شدند. لیتن حتی به این نتیجه می‌رسد که آلمان می‌بایستی دیوانه بوده باشد که بخواهد با دخالت این شخص بدنام نتیجه‌ای به دست بیاورد.<sup>۳۶</sup>

گذشته از این، همان‌طور که دیدیم، سایر دیپلماتهای آلمان چون پرنس رويس و فن اپنهایم نیز کمابیش چنین عقیده‌ای داشتند. پرنس رويس در گزارشهای خود همیشه بر بی‌ارزش بودن نظامی نیروهای عشایری تأکید می‌کرد.

وزیرمختار فرانسه در ایران نیز در بررسی عمومی فعالیت‌های آلمان در ایران به این نتیجه رسیده بود که نفوذ آلمانها در عشایر مختلف بستگی به تأثیر آلمانها بر شاه و دولت مرکزی دارد. ریموند لکنت<sup>۳۷</sup> معتقد بود که هنگامی که آلمانها نفوذشان را نزد احمدشاه قاجار و دولت مرکزی از دست بدهند نفوذ آنها نزد عشایر نیز

35. Wilhelm Litten.

36. Cf. Gehrke, *op. cit.*, p. 74, note 327.

37. Raymond Lecomte.

خود به خود از بین خواهد رفت.<sup>۳۸</sup>

اما، آیا این نتیجه‌گیری نشان‌دهنده یک شیوه بررسی کاملاً اروپایی نیست؟ پرنس رویس، ریموند لکت و سایر دیپلماتها به ناسیونالیسم، به ملت، به دولت مرکزی، به مشروعیت خاندان سلطنتی و... اهمیت می‌دادند. اینها اوضاع اروپا را سرمشق بررسی اوضاع در ایران قرار می‌دادند. اما آیا این شیوه بررسی برای درک اوضاع ایران آن زمان واقعاً به جا بود؟

چون اگرچه سالارالدوله در بین مردم شهرنشین غرب ایران و همچنین در تهران از شهرت بدی برخوردار بود ولی نفوذ او در قسمت قابل ملاحظه‌ای از ایل‌های کرد مقیم آن منطقه هنوز از بین نرفته بود.

و شاید بشود گفت که آلمانها به‌طور کافی متوجه این موقعیت نشده بودند. به خصوص که فقط پنج سال قبل از شروع جنگ، یعنی در فتح تهران و نجات آن از دست استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار، نقش بسیار مهم نیروهای عشایری در صحنه سیاسی داخلی ایران کاملاً آشکار بود؛ بدین معنی که مشروطه‌خواهان بدون شرکت نیروهای عشایری بختیاری تحت فرمان سردار اسعد، در مبارزه بر ضد استبداد موفق نمی‌شدند محمدعلی شاه را شکست دهند.

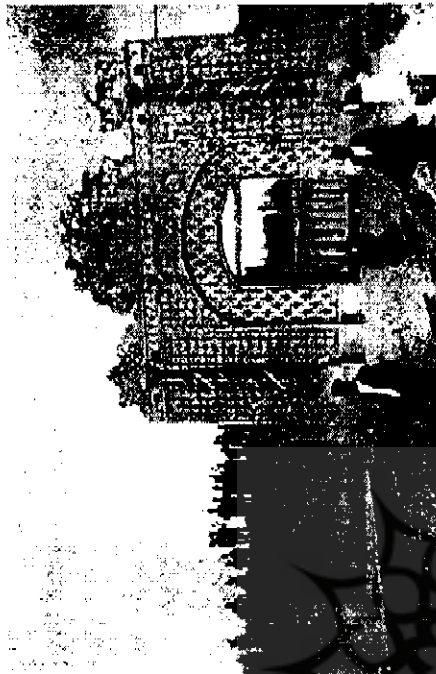
سالارالدوله خود در سال ۱۹۱۲ موفق شده بود بدون هیچ کمکی از یک دولت خارجی مدت یک سال منطقه غرب ایران را در اختیار خود بگیرد و تقریباً مثل یک حاکم مستقل حکومت کند. اگر یک دولت خارجی از او پشتیبانی می‌کرد چه اتفاقی می‌افتاد؟ به نظر می‌رسد که در آلمان تنها کنت کوات، وزیرمختار سابق آلمان در ایران، این موقعیت را کاملاً درک کرده بود. در پاییز ۱۹۱۴ وقتی که وزارت امور خارجه آلمان نظر او را پرسید کوات اظهار کرد که اگرچه سالارالدوله کمی دیوانه است و مسلماً به دنبال اهداف خود می‌گردد ولی او تنها کسی است که برای جمع‌آوری یک نیروی عشایری قابل توجه و برای رهبری یک قیام بزرگ علیه متفقین مناسب است.<sup>۳۹</sup>

از سوی دیگر نیز اعتراضهای شدید دولت ایران و اقدامات مختلف او برای جلوگیری از فرستادن سالارالدوله به خوبی ترس و نگرانی واقعی دولت ایران را نشان می‌دهد. حتی بعد از این که سالارالدوله احضار شده بود دولت ایران خطر بالقوه برگشتن او را بسیار جدی می‌گرفت. دولت همیشه سعی می‌کرد حرکت‌های آن شاهزاده خطرناک را کنترل کند. به عنوان مثال در دستورالعملی خطاب به احتشام‌السلطنه در تابستان ۱۹۱۵

۳۸. وزیرمختار فرانسه مقیم تهران به وزیر امور خارجه فرانسه، تهران، ۱۱ نوامبر ۱۹۱۵؛ بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه، سری: Nouvelle Série، زیر سری: Perse، جلد ۱۹، ص ۲۴۷.

39. Gehrke, *op. cit.*, p. 40, note 112.





پرتال جامع علوم انسانی  
مؤسسه پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک

اشاره می‌کنیم که مربوط به شایعه آمدن مجدد سالارالدوله به سرحد ایران (خانقین) است:

برای جلوگیری از ورود سالارالدوله و مراجعت قوای عثمانی [رئوف بیک] اقدامات فوری فرموده و این نکته را حالی فرماید سالارالدوله و همراهانش محارب سلطنت تلقی خواهند شد [...] ۴۰.

این سؤال همچنان باقی می‌ماند که اگر آلمانیها از سالارالدوله تا آخر پشتیبانی می‌کردند و نه از گروههایی مانند ناسیونالیستها و اشخاصی چون نظام‌السلطنه چه پیش می‌آمد؟

نظر به این که هدف اصلی و نهایی آلمانیها این بود که در ایران اغتشاش برپا کنند تا انگلیس و روسیه را بترسانند و قسمت قابل ملاحظه قشونهای آنها را مشغول کنند. می‌توان فرض کرد که آلمانیها در صورت حمایت واقعی از سالارالدوله حتی با وجود نکات یادشده بالا (عدم محبوبیت سالارالدوله در بین مردم شهرنشین غرب ایران، مسئله ارزش نظامی نیروهای عشایری در برابر یک ارتش منظم) به تحقق هدف خود نزدیکتر می‌شدند.

البته اینجا لازم است اشاره کنیم که اجراکنندگان سیاست آلمان در ایران نه میان خودشان و نه با متحدانشان، یعنی با عثمانیها و اطیشیها، هماهنگی کافی نداشتند و بالاخره حتی در برلین برنامه دقیق و صحیح و یکپارچه‌ای برای سیاست آلمان در قبال ایران وجود نداشت.

دیپلماسی ایران به طور بسیار زیرکانه از نبودن چنین برنامه دقیقی و از مسئله وجود نداشتن هماهنگی لازم نزد آلمانیها استفاده کرد تا بالاخره جلوی آن شاهزاده دیوانه اما بسیار خطرناک را بگیرد. چون اگرچه احتمال می‌رود که به نفع آلمانیها بود اگر آنها از هیئت سالارالدوله به طور کامل و با قدرت پشتیبانی می‌کردند ولی برای ایرانیها اجرای چنین برنامه‌ای ممکن بود نتیجه مصیبت‌آمیزی داشته باشد؛ آمدن سالارالدوله به ایران با پشتیبانی صحیح و قوی از طرف متحدین می‌توانست باعث جنگ داخلی خونینی بشود و وضع داخلی مملکت را بیش از آن که سرانجام در طول جنگ شد خراب سازد. نتیجتاً می‌شود گفت که دیپلماسی ایران با جلوگیری از طرح خطرناک هیئت سالارالدوله به یک موفقیت مهم دست یافته است.

۴۰. دستورالعمل وزارت امور خارجه ایران برای سفیرکبیر ایران مقیم استانبول، تهران، ۴ رمضان ۱۳۳۳ (۱۶ ژوئیه ۱۹۱۵)؛ گزیده اسناد ایران و عثمانی، جلد هفتم، به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، تهران، ۱۳۷۵، سند شماره ۱۲۸۶، ص ۶۶۰.